



ذخیره‌های روزگار غربت

و برای انبوه مخاطبانی که اغلب گول و گنگ نگاهش می‌کنند سخن می‌گوید. اما به شدت می‌گرید و عجیب‌تر این که بر صورت خویش سیلی می‌زند! و به جای حاضران نام یاران و دوستانی که دیگر نیستند را به زبان می‌آورد. آبن العمار؟ (عمار کجاست؟) آبن الطیحان؟ (ابن طیحان کجاست؟) به یاد بیاورید که این همان علی است که وقتی در یکی از شب‌های صفین غضب کرد و شمشیر کشید و به لشکر معاویه هجوم برد، مالک اشتر که خود ترس از مرگ را به بازی می‌گرفت، می‌گفت که ما در آن شب از هیبت علی (ع) می‌ترسیدیم! به یاد بیاورید که این همان علی است که در عبادت نیمه شبش آن چنان بی‌قرار و بی‌تاب معشوق می‌شد که از هوش می‌رفت و برخی تصور می‌کردند که از دنیا رفته است! به یاد بیاورید که این همان علی است که کودکان یتیم را به دوش می‌گرفت و سواری می‌داد و طلب بخشش می‌کرد! و به یاد بیاورید هنگامی که توده مردم پس از تجربه خلافت‌های دیگران مانند شترانی تشنه که به آب‌شخور خود یورش می‌برند به سمت علی (ع) هجوم آوردند که «امیری بر ما را بپذیر!» و این هجوم آن گونه توصیف شده است که چیزی نمانده بود که حسن (ع) و حسین (ع) که جوان و قدرتمند بودند در زیر دست و پا آسیب ببینند! آری این همان علی است که بر منبر نشست، اشک می‌ریزد و ذخیره‌های روزهای غربتش را که اکنون فقط خاطره شده‌اند به مدد می‌طلبد و برای کسانی که اغلب گول و گنگ نگاهش می‌کنند سخن می‌گوید، تا شاید اندکی از سنگینی تیرگی روزگار بکاهد و این غربت را به شوق مرگی که از ابتدا با آن انس دارد گره بزند.

چقدر تفاوت هست بین کسی که مرگ، او را از آرزوهایش جدا می‌کند با کسی که با مرگ به تجربه شیرین وصال دست می‌یابد! امیرالمؤمنین عصاره ناب آن دسته از بزرگانی است که اگر سرپوش اجل که خداوند بر ایشان مقرر کرده است نبود، روحشان برای چشم به هم زدن در این زندان نمی‌ماند! و برتر از او در این مقام فقط رسول خداست. این مقدمه‌ها و ده‌ها مقدمه دیگر که مجالش نیست کوتاه‌تر از آن هستند که یک لحظه از غربت عظیم مردی را که سر و پایش از هستی بیرون بود، نشان دهند. اما آیا می‌توان این احساس یک شیعه را توصیف کرد که به رغم تماشای این غربت محزون، این پرسش را مطرح می‌کند که آیا من هم آن قدر در دل امام زمانم بزرگ شده‌ام که باری از غربتش را به دوش بکشم؟!

سردبیر

۱. می‌گویند در روزگاری که مرحوم آیت‌الله حائری، بنیان‌گذار حوزه علمیه قم، در قید حیات بوده‌اند، مردی ساده‌دل برای زیارت ایشان به قم می‌رود. هنگام عبور از یکی از محلات قم ناگهان با روحانی بلندبالا و خوش‌سیمایی مواجه می‌شود و تصور می‌کند که او همان مرجع بزرگ است. به عنوان عرض ارادت به بوسیدن دست ایشان می‌پردازد. همراهان مشاهده می‌کنند که آن روحانی فقط می‌گوید که «بوس نمی‌دانی! بوس نمی‌دانی!» از او می‌پرسند که حاج آقا حکمت این جملات چیست؟ در پاسخ می‌شنوند که «معلوم می‌شود که این بنده خدا نه مرا می‌شناسد و نه آیت‌الله حائری را، زیرا اگر فقط یکی از ما را می‌شناخت چنین اشتباهی را مرتکب نمی‌شد!»

توصیف هنرمندان از یک موقعیت عاطفی ناشی از دین، هم به شناخت شهودی دین و هم به درونی شدن هنر و زیبایی در هنرمند محتاج است و قصد من در این سر مقاله‌ها به رغم حقارت همین!

۲. در یکی از سر مقاله‌ها سعی کردم موقعیت‌های حسی متفاوتی را که جز از طریق تجربه دینی رخ نمی‌دهند توصیف کنم و نسبت آنها را با زیبایی به عنوان جوهره هنر نشان دهم؛ چرا که تصور می‌کنم زیبایی در کشف موقعیت‌های شگفت‌آوری است که سرور می‌آفریند، حتی اگر محزون باشند. کار سختی بود و حال تصمیم گرفته‌ام که این سختی را دوباره تجربه کنم و موقعیت حسی دیگری را برایتان توصیف کنم. این بار سختی درک این موقعیت صرفاً وابسته به پیچیدگی مفاهیمی مثل اسلام - که حد معرفتی دین است - و ایمان - که حد عاطفی دین است - و از عشق تا شیدایی را شامل می‌شود - و تقوی - که ترس از دست دادن معشوق است و عمل را کنترل می‌کند - نیست، بلکه برای توضیح این موقعیت عاطفی باید پای تاریخی را با تمام جزئیاتش به میان کشید!

۳. ناگزیر تار سیدن به اصل مطلب مقدمه‌چینی دیگری نیز ضروری است. بزرگی گفته است که «عرفان خاستگاه هنر است و هنر پای عرفان». هنرمند عارفی است که لایه‌های تو در تو غیب را کنار زده است و به شهودی دست یافته است. اما جنس یافته‌های او به گونه‌ای است که جز با زبان هنر توصیف نمی‌شود. تا زمانی که هنرمند در رمزگشایی عارفانه این هستی بی‌پایان توفیقی نداشته باشد، هیچ اثر زیبایی را خلق نخواهد کرد.

حال شما را به خواندن اصل مطلب دعوت می‌کنم. ۴. با هر تصویری که از حضرت علی (ع) دارید این صحنه را تجسم کنید. ایشان در مسجد کوفه که هنوز هم حیاطی خاکی دارد، بالای منبر نشسته‌اند